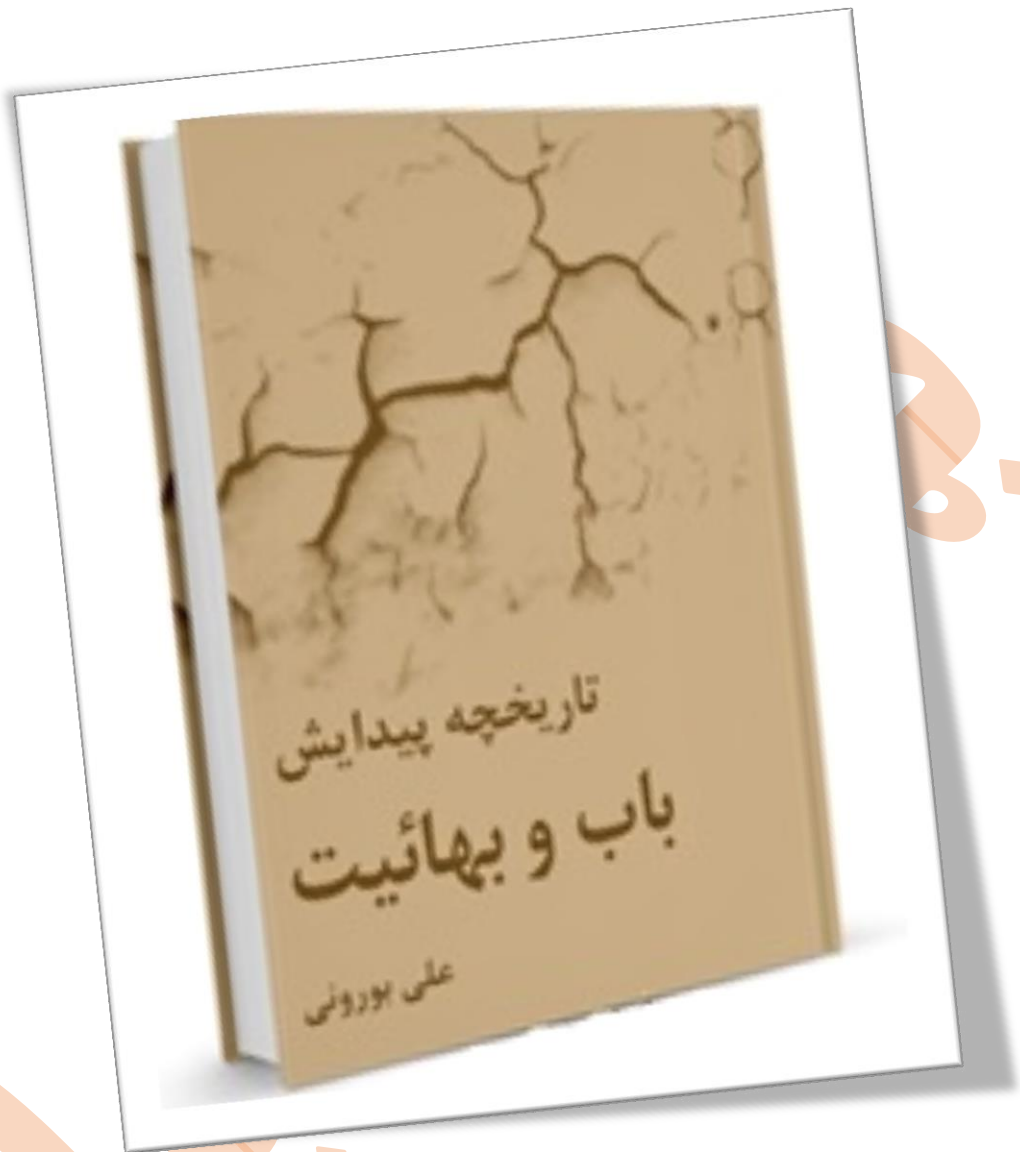


پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران



تاریخچه پیدایش باب و بهائیت

تألیف: علی بورونی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

www.bahaismiran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما رادر این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی (بهائیت در ایران www.bahaismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشدرا دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکارفریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism1@yahoo.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

تاریخچه پیدایش باب و بهائیت

نویسنده :

علی بورونی

ناشر چاپی :

موسسه فرهنگی تبیان

مقدمه

در روزگاری که ابرهای تیره ظلم و جنایت آسمان دنیای انسانی را پر کرده و ناله مظلومان و بی کسان با فریاد های پیرمردان و بیوه زنان در هم پیچیده شده و چشمان بی رمق یتیمان در جستجوی ناجی و فریادرسی بود تا شاید دست آنان را گرفته و از زیر بار زورگوییها و تعدیها بیرونشان آورد. ناگهان زمزمه هایی از گوشه و کنار ایران به گوش رسید. بارقه ای از امید در دل آنان پدید آمد، از یکدیگر می پرسیدند، چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ آیا آرزوی دیرینه تحقق یافته؟ آیا کسی که انتظارش را می کشیدیم از سفر بازگشته! و صدها سؤال دیگر که جواب کاملی نداشت. کم کم جنجال و هیاهو بالا گرفت، هر روز خبرهای تازه ای در شهر برای گفتن وجود داشت. عده ای با شور و شوق از ظهور او سخن می گفتند و عده ای نیز تکذیب می کردند و دسته ای نیز با شک و تردید فقط به این سخنان گوش می

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

دادند، کم کم جناح بندیها و موضع گیری هایی از طرف معتقدان و منکران رخ نمود و پس از مدت کوتاهی جنگ های خونین و برادرکشی های وحشیانه ای را در پی داشت. و این آغازی بود برای خونریزیها و درگیری های بعدی که سالها ادامه پیدا کرد. فرقه و دین جدیدی پیدا شد و گروهی از شیعیان و مسلمانان را از کیش اصلی خویش دور کرده و تا جایی به پیش رفت که از دست مؤسسان اولیه این دین جدید که ایرانی تبار بودند نیز خارج شد و سر از امریکا و انگلستان در آورده و موطن آن در اسرائیل و امریکا قرار داده شد.

مؤسس اصلی

مؤسس اصلی این آیین جدید سید علی محمد شیرازی ملقب به باب با دعوی امام زمانی عده ای را به سوی خود کشیده، احکامی را صادر کرد و قوانینی را پایه گذاری نمود که اندکی پس از او قسمتی از آنها توسط مریدانش نسخ شده و احکام دیگری جایگزین آن شد و این سیر نسخ و جایگزینی تاکنون ادامه پیدا کرده است و مبالغه نیست اگر بگوییم که نسبت به کیشها و فرقه های دیگر، بیشترین تغییرات و نزاعها را می توان در این فرقه یافت، زیرا اصل اولیه آن بر پایه نسخ قوانین و مقررات اسلام بنا گذارده شد و هر کدام از رهبران آن در زمان خود قسمتی از احکامی را که از طرف رهبر پیشین صادر شده بود بر هم می زدند و احکام جدید را می آوردند. در این میان بیشترین سود را کسانی بردند که سالها چشم طمع به این سرزمین حاصلخیز را داشته اند و هر روز به هر بهانه ای سعی می کرده اند سیاست مخصوص خویش با نام تفرقه بینداز و حکومت کن را به اجرا گذارده و از آب گل آلود ماهی بگیرند. فرقه بابی و بهائی که یک روز خود را به آغوش روس و روز دیگر به دامن انگلستان و روز دیگر به دامن آمریکا و اسرائیل انداخته اند وسیله خوبی بودند تا سالها اغتشاش و نا آرامی را برای ایران به ارمغان بیاورند و سود سرشاری به این دولتهای استعماری برسانند اگر چه در این راستا کتابهای زیاد و مفصلی نوشته شده و ماهیت این فرقه از لحاظ سیاسی و اعتقادی مورد بررسی قرار گرفته است ولی هنوز کسانی هستند که ناآگاهانه و از روی بی اطلاعی فریب خورده و با شعارهای پوچ این فرقه از قبیل «لیس الفخر لمن یحب الوطن» و «تساوی حقوق زن و مرد» هویت اسلامی خویش را باخته و کورکورانه عقاید آنان را بازگو می کنند. گفتار حاضر چکیده و خلاصه شده چندین کتاب است که در رد عقاید این فرقه نوشته شده که به صورت اجمال د آمده و اطلاعاتی را به صورت محدود در اختیار خواننده می گذارد. تا به گوشه هایی از نیرنگ ها و فریب های مردمانی جاه طلب و دغل باز که جز فساد و فتنه در امت اسلام فکر دیگری نداشته اند پی برده و به برخی از نقشه هایی که پیر استعمار هر روز برای کشورهای اسلامی می کشد آگاه شوند. امید است مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته و به لغزشها و خطاهایی که در این نوشته به چشم می خورد با نظر لطف و اغماض بنگرند.

کودکی و نوجوانی علی محمد باب

سید علی محمد باب بنیانگذار فرقه بابی در روز اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم یا بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در عصر سلطنت فتحعلی شاه به دنیا آمد. و چنانچه در ظهور الحق فاضل مازندرانی که از نویسندگان بابی است آمده: «پدرش سید محمدرضا شیرازی که به خاطر شغل بزازی او را سید محمد رضا بزاز می گفتند در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت. از آن پس علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بیگم و دایی خود به نام سید علی در آمد. سید علی در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء (بیت العباس) شیراز واقع بود فرستاده شد. « اگر چه بابیان و بهائیان اعتقاد به علم لدنی پیامبران و بالتبع باب دارند چنانچه کمال الدین بخت آور مبلغ بهایی در کتاب بحث در ماهیت دین و قانون این گونه می گوید: «... از این لحاظ می توان گفت: پیامبران آسمانی مربیان حقیقی عالم بشریت اند زیرا که اولاً مربی کامل کسی است که قائم به ذات بوده و

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

محتاج به کسب کمالات از دیگری نباشد. « ولی خود سید علی محمد در بیان عربی درباره رفتن به مکتب چنین به معلم خود خطاب میکند: « یا محمد (شیخ محمد عابد) فلا تضربنی قبل ان یقضی علی خمسہ سنہ ... و اذا اردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب علی اللحم الاوان تحل بینهما سترا فان ادیت تحرم علیک زوجتک تسعة عشر یوما » یعنی: « ای محمد آموزگارم، مرا قبل از آن که پنج سال بر من (در مکتب تو) بگذرد نزن، و اگر خواستی بزنی از پنج ضربه تجاوز نکن و بر گوشت مزین مگر این که بین گوشت و وسیله زدن پارچه ای قرار دهی. اگر چنین نکردی ۱۹ روز همسر تو بر تو حرام است. « و برای اصلاح می نگارد: «خال (دایی) حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند. هرچند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای این که به میل خال بزرگوار رفتار کنند به مکتب شیخ عابد تشریف بردند. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی به شمار می رفت.»

سفر به بوشهر

بعد از مدتی دائیش او را به بوشهر می برد و در آن جاست که سید علی محمد به کارهای عجیبی مانند تسخیر ستارگان دست می زند چنانچه زعیم الدوله در کتاب مفتاح الابواب چنین می نویسد: « او را به بوشهر فرستادند تا بیست سالگی نزد دایی خود بود و در این ایام به کارهای روحی می پرداخت و به تسخیر ستارگان و کواکب اشتغال داشت، به بام کاروانسرای حاج عبدالله که حجره داییش در آن جا بود می رفت و سر برهنه تا عصر می ایستاد و اورادی می خواند و در نتیجه نوبه های شدیدی بر او غلبه کرد و قوای جسمی او را تضعیف نمود و نصایح دایی او هیچ تأثیری در وی نکرد.» و در تاریخ نبیل زرنندی با صورت محترمانه تری چنین نگاشته شده است: « حضرت باب غالب اوقات که در بوشهر بودند وقتی که هوا در نهایت درجه حرارت بود چند ساعت به بالای بام تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می تابید ولکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه بود. « و میرزا آقا خان کرمانی (داماد صبح ازل) در کتاب هشت بهشت می نویسد: «در آن ایام تموز که در بوشهر آب در کوزه می جوشید، با کمال نزاکت تمام آن ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار (میرزا علی محمد) در بلندی بام ایستاده و در برابر آفتاب به زیارت عاشورا، ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند.»

سفر به عراق

پس از چند سال سید علی محمد به کربلا می رود و در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر می شود و با شاگردان وی و از جمله ملا حسین بشرویه ای که بعدها به او ایمان آورد آشنا می گردد چنانچه در مطالع الانوار این گونه آمده است: « پس از سه روز همان جوان (سید علی محمد) وارد محضر درس سید شد و نزدیک درب جلوس نمود، با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش می داد. «

بازگشت به شیراز و ادعای سید علی محمد بر باییت و قائمیت

پس از این که سید علی محمد از کربلا به موطن خود بازگشت توسط نامه با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت و در یکی از سوره های کتاب احسن القصص خود می گوید: «ان الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علی عبده لتکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغا.» یعنی خداوند تقدیر کرد که این کتاب در تفسیر احسن القصص از ناحیه محمد (امام زمان) فرزند حسن فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابیطالب بیرون آمده به دست بنده اش (علی محمد) تا حجت خدا از طرف «ذکر» به جهانیان ابلاغ گردد.» پس از مکاتبات و مراسلات هیجده نفر از شاگردان سید کاظم رشتی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

توسط ملا حسین بشرویه ای ملقب به «باب‌الباب» نیابت باب را پذیرفتند و ملقب به حروف «حی» شدند که به حساب ابعاد معادل با عدد ۱۸ است. و این در اولین مرحله ادعای سید علی محمد بر بابیت بود. لذا در احسن القصص اقرار به وجود امام زمان (عج) کرده است و خود را در زمره فدویان او قرار داده است. و می گوید: «یا بقیة الله قد افدیت بکلی لک و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک». یعنی: «ای بقیة الله همه وجودم را فدای تو کردم و راضی شدم که در راه تو به من فحش و ناسزا بگویند و آرزویی جز مرگ در راه محبت تو ندارم.» «قل ان الله فاطر السماوات و الارض من عنده حجة القائم المنتظر و انه هو الحق و انی انا عبد من عباده» یعنی: «بگو خداوند آفریننده ی آسمانها و زمین است حجت او قائم منتظر از طرف اوست. او بر حق است و من بنده ای از بندگان او هستم.» و در صحیفه عدلیه می نویسد: «و اشهد الاوصیاء محمد -صلی الله علیه و آله- بعبدہ علی -علیه السلام- ثم بعد علی، الحسن ثم بعد الحسن، الحسين ثم بعد محمد علی، محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر ثم بعد موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی ثم بعد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر و حجتک و بقیته صلواتک علیهم اجمعین.» این ادعای باب از سال ۱۲۶۰ قمری در سن ۲۵ سالگی شروع شده و تا سال ۱۲۶۴ ادامه پیدا کرد تا این که در اواخر ۱۲۶۴ ادعای بابیت را به قائمیت بدل نمود و به همین جهت فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق مطلب را این گونه توجیه میکند که: «در ابتدای امر خود را به نام باب و عبد بقیة الله معروف فرمودند که علی رغم القوم ایشان را مبعوث از امام غایب محمد بن الحسن -علیه السلام- تصور کردند.»

مشاهیر اصحاب باب

مشاهیر اصحاب و پیروان باب، میرزا یحیی (صبح ازل) و حسینعلی (بهاء الله) در سال ۱۲۶۰ قمری، دو نفر به سید علی محمد باب ایمان آورده و از پیروان و فدایان او شدند که بعداً در ادامه راه او نقش به سزایی داشتند و آن دو میرزا یحیی و میرزا حسینعلی بودند. این دو برادر فرزندان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بودند، میرزا عباس از اهل نور مازندران بود و در دستگاه امام وردی میرزا که مدتی حاکم تهران و مدتی حاکم کرمان بود سمت منشیگری داشت. حسینعلی بهاء در سال ۱۲۳۳ هجری (دو سال قبل از تولد سید علی محمد) در تهران متولد شد. او در تحت کفالت پدرش میرزا عباس بزرگ شد و بنا به نوشته آیتی در کشف الحیل و ابوالفضل گلیپایگانی مدتها نزد میرزا نظرعلی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه می داده است. وی به عرفان و متصوفه علاقه داشت و در همان کودکی با عرفا و نویسندگان و فضلا به جهت پدرش معاشرت داشت. از این رو وقتی بزرگ شد در سلک درویشان در آمد و چنانچه از عکسی که به او نسبت داده اند پیداست دارای گیسوان بلند و موهای پریشان بوده است. همانطور که پسرش عبدالبهاء در مقاله سیاح اشاره کرده است «وقتی که آوازه بابیت سید علی محمد باب منتشر شد، در سن ۲۷ سالگی حدود سال ۱۲۶۰ هجری به او ایمان آورد و در سلک اصحاب او درآمد.» و این قسمت در کواکب الدریه آیتی آمده است. میرزا جانی کاشانی یکی دیگر از طرفداران باب میرزا جانی کاشانی است و جزء سی و دو نفری است که در سال ۱۲۶۸ در جریان ترور ناصرالدین شاه به قتل رسید. او صاحب کتاب نقطه الکاف است. این کتاب در تاریخ ظهور باب و شرح حوادث ۸ سال اول تاریخ فرقه بابیه است و مستشرق معروف ادوارد برون انگلیسی، نسخه منحصر به فرد این کتاب را در کتابخانه پاریس به دست آورده و مقدمه مبسوطی بر آن نوشت و خود در کار چاپ آن نظارت نمود. این کتاب محتوی ۶۶ صفحه مقدمه و ۲۹۶ صفحه اصل کتاب و هر صفحه آن دارای ۲۵ سطر است و در چاپخانه (بریل) در (لیدن) از شهرهای هلند بوسیله ادوارد برون به چاپ رسیده است.

قره العین، طاهره

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

قره العین که نام اصلی وی زرین تاج و بنا به نوشته بهائیان ام سلمه است یکی از افرادی است که پس از میرزا یحیی (صبح ازل) و میرزا حسینعلی (بهاء الله) بیشترین نقش را در تحکیم باییت داشته است. او دختر ملا محمد صالح مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین در سال ۱۲۳۰ یا به قول آیتی در کواکب الدریه در سال ۱۲۳۱ متولد شد. وی در نهایت زیبایی بود و اندام بی نظیری داشت. او نزد پدرش ملا صالح و عمویش ملا محمد تقی مجتهد (شهید ثالث) مشغول تحصیل گردید. در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سید کاظم رشتی به حساب آمد. عموی کوچکش ملا علی که از این گروه بود او را در این راه تصریح و تشویق نمود، تا این که باب مراسلات و نامه نگاری بین سید کاظم رشتی و او باز شد و سید او را قره العین یعنی نور چشمی خواند و به این لقب شهرت یافت. وی با پسر عموی خود ملا محمد امام جمعه پسر ملا محمد تقی ازدواج کرد و از او دارای ۲ یا ۳ فرزند شد. طولی نکشید که در سن حدوداً ۲۹ سالگی در سال ۱۲۵۹ شوهر و فرزندان را ترک کرده و به عنوان این که دستش به استادش سید کاظم رشتی برسد به کربلا رفت ولی وقتی به کربلا رسید با خبر فوت سید کاظم روبرو شد. پس از چندی به بغداد رفت و سپس توسط ملاحسین بشرویه‌ای به میرزا علی محمد باب راه یافت و باب نیز به او لقب طاهره را داد. حاکم بغداد او و اطرافیانش را از بغداد بیرون راند و وی وارد ایران شد و ناچار پس از سه سال وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد ولی مورد اعتراض پدر و عمو قرار گرفت و آنان او را در خانه تحت نظر گرفتند و مانع تماس بابیان با او شدند.

نقشه قتل ملا محمد تقی

ملا محمد تقی پیروان مذهب شیخیه را کافر و زندیق خواند و قره العین را بر رسومی که پیش گرفته بود بر حذر می‌داشت تا این که بابیان نقشه قتل ملا محمد تقی را مطرح کردند.

جریان قتل ملا محمد تقی مجتهد (شهید ثالث): در سال ۱۲۶۴ شبی بعد از نصف شب مرحوم ملا محمد تقی که مرجع تقلید قزوین بود، برای خواندن نماز شب به مسجد رفت. مسجد خلوت بود. در حال سجده به خواندن مناجات خمسه عشر اشتغال داشت، ناگهان چند نفر بابی به مسجد ریختند. نخستین بار نیزه‌ای به پشت گردن او فرو بردند و سپس نیزه‌ای به دهان او فرو کردند. او برای رعایت نجس نشدن مسجد به هر زحمتی بود خود را به درب مسجد رساند و بیهوش شد. مردم خبر دار شدند و او را به خانه اش بردند و پس از دو روز شهید شد. و هم اکنون قبر او در کنار شاهزاده حسین -علیه السلام- قزوین به عنوان قبر شهید ثالث معروف و ملجأ حاجتمندان است. و این قسمت در قصص العلما ذکر شده است. در کتاب کواکب الدریه آیتی نیز به تفصیل ذکر شده و در ذیل آن آمده است: «بعضی گویند: در راه که به مسجد می‌رفته مورد حمله قرار گرفته و حمله‌کننده میرزا صالح شیرازی و به قول بعضی ملا عبدالله بوده است.»

فرار

پس از قتل ملا محمد تقی قره العین و چند بابی دیگر من جمله حسینعلی (بهاء) و یحیی (صبح ازل) به طرف خراسان رهسپار شدند و در شاهرود و در واقعه (بدشت) که پس از این به تفصیل ذکر خواهد شد شرکت کردند. سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصرالدین شاه قاجار و تحت تعقیب قرار گرفتن بابیها در سال ۱۲۶۸ یعنی دو سال پس از اعدام باب، قره العین و عده‌ای که قبلاً دستگیر شده بودند محکوم به اعدام شده و به قتل رسیدند و این هنگامی بود که فرقه بهایی هنوز به وجود نیامده بود و وی بابی از دنیا رفت. سید باب هنگام نوشتن احسن القصص که در تفسیر سوره یونس است و دارای ۱۱۱ سوره می‌باشد و در اول هر سوره آیتی از سوره یوسف در آن عنوان شده است در اغلب

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

سوره ها خطاباتی به او داشته مانند سوره ۲۲-۲۵-۲۸-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۵۸-۷۶-۷۸-۹۱-۹۳ و... در سوره ۷۶ می گوید: (یا قره العین ان الله قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک من قبل الله العلی) یعنی ای نور چشم بدرستی که خداوند تو را برای من اختیار کرده پس به آنچه از نزد خداوند تعالی به تو وحی می شود گوش فراده و این نکته با تلخیص از کتاب جمال ابهی آورده شده است.

آیتی در کتاب کشف الحیل

اما ببینیم آیتی در کتاب کشف الحیل راجع به قره العین چه می گوید. او می نویسد: «بهائیان او را دارای هوش و ذکاوتی مدهش می دانند و قریحه ادبی بدیعی را به او نسبت می دهند اگرچه از فضل و ادب هم تهی نبوده ولی نه تا به این حد.» یکی از اشعاری که به او نسبت می دهند این شعر است: همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره بلی لعمات و جهک ألحمت سلاسل الغم و البلاء ولكن این شعر از ملابقر صحبت لاری است و تخلص او چنین است: «بنشین چو صحبت و دمبدم» که حضرات می خوانند «بنشین چو طوطی و دمبدم» در حالی که تخلص قره العین طوطی نبوده است و صحبت لاری در احیان طلوع باب در گذشته و مقدم بر قره العین بوده و تنها غزلی که می شود به او نسبت داد این غزل است: شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو خانه به خانه در به در کوچه به کوچه کو به کو از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام غنچه به غنچه گل به گل لاله به لاله بو به بو گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جو به جو می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام رشته به رشته نخ به نخ تار به تار پو به پو مهر تو را دل حزین بافته بر قماش جان صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا.

در کتاب کواکب الدریه که آن نیز نوشته عبدالحسین آیتی است (که در صفحات بعد به شرح زندگی او خواهیم پرداخت) یکی از مناجاتهای طاهره قره العین آمده است این گونه شروع می شود: «الله هو الا - عز الرفع المجیب» ثنائیات مضیئات از حقایق اهل حقیقت در شعشعه و ضیاء و بهائیان منیرات از ذوات ارباب محبت در لمعات و بهاء آفرین بر جان آفرینی که سوای او نیست تا آن که او را آفرین گوید و تحسین بر خالق تحسینی که او سزد او را تحسین نماید. ای جان آفرینی که به خودی خودت خداوندی. خدایی و یا بدیعی که بدع را از روی خود نمایی نظری تمام بر اهل ولایت بالتمام و صطلی از صطلات غمام بر اهل نظام. الهی مشاهده می نمایم بعین العیان که ایشان مطهر از کل ما سوی آمدند و ملاحظه می فرمایم که قابل عطیات کبری شدند. الهی عطیه نازل از مصدر قدرتت الیوم سر ربوبیت است و آنچه قابل اعضای الهیه است آن عین الوهیت است. الهی مشاهده می نمایم که در حقیقت مقدسه ای در بروز و ملاحظه می فرمایم که در حقیقت نقطه ای در ظهور. الهی بهجتم لایق عطای سرمدی و آن که دلیل اویم قابل عطای احمدی. الهی صلوات تو نازل بر بهائیان بهیئه و زمیرات سرمدیه... به عزتت که نقصی در هیکل امر مبرمت در بدء وجود او نبوده و طرئی بر وجه حکم احکمت از یوم ازل نازل نانموده... الهی باید که براندازی حجاب را از وجه باقی دیمومی و باید بپاشی ذرات سحاب را از طلعت قیام قیومی تا آن که اهل حقیقت از مرکز واحده به اجتماع بر آیند و سر دعوت را اظهار، امنیت خود ابراز فرمایند. ای ملک وهابی که لم یزل فواره قدرتت در رشحان و لایزال عین عنایت بر اهل تبیان در جریان اشهد که مدمدام از نزدت نازل و آری که سر تو صیل و دادم از حضرتت واصل... الخ و این گونه مناجاتها در کتب باب و بهاء زیاد دیده می شود که معمولا از یک سبک و روش در آنها استفاده شده است که دارای کلماتی مبهم و در بعضی جاها بدون معنی می باشد.

اولین فرمان

اولین فرمان سید علی محمد و آغاز درگیری ها

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

سید علی محمد پس از ادعای بابت ظاهراً عازم مکه شده و پس از بازگشت از مکه به بوشهر وارد گردید و اولین فرمان خود را صادر نمود. چنانچه در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی آمده است: باب در مراجعت از مکه در بوشهر چند روزی اقامت کرد، دستوراتی به قدوس (محمد علی بابکی یکی از گروندگان باب) در رساله ای به نام خصایل سبعة داد که آن را به شیراز ببرد که از جمله دستورات این بود: (بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه جمله اشهد ان علیا قبل نبیل - که به حساب ابجد نبیل ۹۲ است و محمد هم ۹۲ - باب بقیه الله را اضافه کنند) ... و آیتی نیز در کواکب الدریه می نویسد: « باب نزد خانه کعبه داعیه خود را علنی نموده بدین نغمه بدیعتاً تغنی نمود: « انا القائم الدی تنتظرون » من همان قائم هستم که انتظار او را می کشید » و در کتاب ظهور الحق می نویسد: « سید باب به عبدالخالق یزدی می نویسد: « انا القائم الذی کنتم بظهوره تنتظرون » در اثر این ادعاها و ظاهر کردن چنین کلماتی سید علی محمد تحت تعقیب حکومت بوشهر قرار گرفت .

توبه نامه باب

پس از دستگیری او را روانه شیراز کردند تا در حضور علما در مسجد وکیل و در حضور امام جمعه رو به جمعیت کرد و گفت: « لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امیر المومنین _ علیه السلام - و سایر ائمه اطهار بداند.» و همچنین در مجلدات آخر روضه الصفا هدایت این گونه می نگارد: « روی او را سیاه کردند و به مسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ امام جماعت را بوسید و استغفار کرد. « ولی در رساله سیاح که نوشته عباس افندی (عبدالبهاء) است به صورت مجمل چنین وارد شده است: « بر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید.»

سفر سید علی محمد به اصفهان و روانه کردن او به تهران پس از آن که در مسجد وکیل شیراز توبه نامه خود را ابراز داشت.

فرار توسط حاکم اصفهان

چون توجه زیادی نسبت به مراقبت از او نمی شد با تماس مخفیانه ای با حاکم اصفهان که شخصی به نام منوچهر خان گرجی بود از شیراز گریخته و به اصفهان رفت و ادعاهای سابق خود را ادامه داد. و اما درباره منوچهر خان، مهدی قلی خان زعیم الدوله تبریزی در کتاب باب الابواب چنین می نویسد: «ظاهراً مسلمان شدند و در باطن بدین مسیحی خود باقی بودند، چنین است شیوه اکثر مسیحیانی که در امور دول اسلامی دخالت می کنند، برای رسیدن به مطلوب خود و گرفتن انتقام خون هایی که از نژاد آنان بدست مسلمین ریخته شده است و ریختن تخم فتنه و فساد در میان مسلمین ظاهراً مسلمان می شدند و در حقیقت جاسوس دول مسیحی و شمشیر برنده و آلت کوبنده دست آنها هستند ولی امراء اسلام از آنها غافل و به مکر و حيله آنان جاهلند، این حقیقتی است که از مراجعه و تتبع تاریخ دولتهای اندلس و عثمانی معلوم می شود.» از تاریخ چنین بر می آید که منوچهر خان (معمتمالدوله) و برادرش که هر دو از مسیحیان بودند در ظاهر از دین خویش برگشته و اظهار مسلمانی کردند و پستهایی را به خود اختصاص دادند و این مطلب را میرزاجانی کاشانی در نقطه الکاف چنین می نگارد: « خلاصه آن که مرحوم معتمددوله جان و مال و ایمان خود را در راه آن سلطان ممالک (سید علی محمد) داد اما ایمانش را به این معنی که ظاهراً اگرچه قبول اسلام نموده بود ولی چونکه به سر اسلام برنخورده بود لهذا سرا هم از دین قبلی خود (مسیحیت) منقطع نگردیده .» و اما این که چگونه او و برادرش به این پستها حائز آمدند را (کینیاز دالگورکی) سفیر کبیر روسیه در ایران در عصر قاجار

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

در اعترافات خود که در مجله شرق به عنوان یک نفر سیاسی روحانی در اوت ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ چاپ شد اینگونه توضیح میدهد: «بحدی نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که هر چه میخواستیم میکردیم و به حدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضر مرا دعوت میکردند. من هم واقعاً مثل آخوندهای صاحب نفوذ در امور دخالت می کردم... باری هر یک از وزرا و امرای دولتی که مناسبات آنها با ما خوب بود صاحب شغل خوب می شدند. حکومت فارس که با فیروز میرزا بود به منوچهر خان معتمدالدوله واگذار و پشتکاری فارس به او شد. و الله وردی بیگ گرجی که محرم بود مهرداد همایونی گردید.» و در نوشته هایش راجع به آمدن سید علی محمد به اصفهان اینطور می نویسد: «همین که به من اطلاع رسید که باب وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به معتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید باب را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است! از او نگهداری کنید. الحق معتمدالدوله چندی از او خوب نگهداری کرد» در این هنگام طرفداران سید علی محمد به بهانه حمایت از او در چند شهر دست به آشوب هایی زدند و موجب درگیری هایی با شیعیان شدند بنابراین حکومت وقت به منوچهر خان اعلام نمود که سید را دستگیر کرده و به تهران روانه کند و او نیز با حيله خاصی سید علی محمد را از اصفهان خارج کرده و ظاهراً به تهران روانه کرد ولی باز مخفیانه او را به اصفهان برگرداند و شش ماه در عمارت خورشید از او حفاظت کرد. در تاریخ نبیل زرنندی حيله منوچهر خان را به این صورت توضیح می دهد: «پانصد سوار را مأمور کرد با حضرت باب هنگام غروب آفتاب از اصفهان خارج شوند و به تهران عزیمت نمایند ضمناً به رئیس سواران دستور داد که پس از طی هر فرسنگی صد سوار را به اصفهان برگرداند و از بیست نفر آخر ده نفر را که مورد اعتماد هستند نگه دارد و ده نفر دیگر را برای جمع آوری مالیات مأمور کند و آن ده نفر باقی مانده که مورد اعتماد بودند از راه غیر معمولی به طوری که کسی نفهمد باب را به اصفهان برگرداند و طوری بیابند که قبل از طلوع صبح وارد شهر بشوند.» ولی این وضع به زودی دگرگون شد و با فوت منوچهر خان حاکم جدید تصمیم گرفت که سید علی محمد را روانه تهران کند، دالگورکی با اظهار تأسف از این جریان می نویسد: «از بدبختی سید، معتمدالدوله مرحوم شد! بیچاره سید را گرفتند و به تهران روانه کردند، من هم بوسیله میرزا حسینعلی (بهاء) و میرزا یحیی (صبح ازل) و چند نفر دیگر در تهران هوو و جنجال راه انداختیم که صاحب الامر را گرفته اند لذا دولت او را از کنار گرد روانه رباط کریم نموده و از آن جا به ماکو بردند ولی دوستان من آنچه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه انداختند.»

تبعید باب به تبریز

تبعید باب به تبریز: قبل از اینکه سید علی محمد را به تهران ببرند او را به تبریز روانه کردند و از آنجا به زنجان ماکو و چهریق منتقل شد و از همین زندان بود که نامه های باب به اطراف و اکناف فرستاده می شد و در مدت اقامت باب در زندان ماکو در بین بابیان اختلاف است. میرزا جانی در نقطه الکاف می گوید سه سال بوده ولی عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح آن را ۹ ماه می داند و آیتی (آوراه) در کواکب الدریه و اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی نیز آن را ۹ ماه دانسته اند. ادعای قائمیت باب در طول این مدت ۳ ماه و یا ۹ ماه که در اواخر سال ۱۲۴۶ رخ داد ادعاهای باب از حد بابیت گذشت و چنانچه در نقطه الکاف آمده است: «سید باب چون تبعید شد ادعای قائمیت کرد» و در جایی دیگر از این کتاب آمده است: «سنه پنجم (۱۲۶۵ قمری) نقطه قائمیت در هیکل حضرت ذکر ظاهر شد و سماء مشیت گردید» و این ادعا را سید علی محمد کتبا به مقربان خود اظهار می دارد و بنا به نوشته کتاب ظهور الحق سید باب به عبدالخالق یزدی می نویسد: «انا القائم الذی کنتم بظهوره تنتظرون» و در جایی دیگر برای یکی از خواص خود به نام ملا علی ترشیزی خراسانی معروف به عظیم که از یاران با وفای باب بوده و حتی در مسافرتها

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

و تبعیدها از باب جدا نمی شده ادعای قائمیت خود را اظهار می دارد. اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نبیل زرنندی می نویسد: «در شب دوم پس از وصول باب به تبریز حضرت باب جناب عظیم را احظار فرمودند و علنا در نزد او به قائمیت اظهار نمودند. عظیم چون این ادعا را شنید در قبول مردد شد. حضرت باب به او فرمودند من فردا در محضر ولیعهد (ناصرالدین میرزا) و حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد. عظیم گفت من آن شب تا صبح نخواهیدم بالاخره پس از فکر و تأمل به قائمیت او ایمان آوردم چون باب چنین دید گفت: بین امر چقدر مهم است که امثال عظیم ها به شک می افتند.» محاکمه باب در تبریز هنگامی که غائله باب در بعضی از شهرها و نقاط کشور بالا گرفت و طرفداران او باعث اغتشاشاتی شدند. حکومت وقت تصمیم گرفت که مجلسی از علمای تبریز تشکیل دهد و در آن جا به امر باب رسیدگی شود. لذا ناصرالدین میرزا ولیعهد محمد شاه مأمور شد که آن مجلس را بر پا کند و او نیز در نامه ای که به پدرش (محمد شاه) می نویسد جریان را چنین توضیح می دهد: «هو الله تعالی شأنه» قربان خاک پای مبارک شوم در باب «باب» که فرمان قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاد. با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده و رفته به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تقریرات این شخص بی دین کفرا و اظهار من الشمس و اوضح من الامس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجددا در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملامحمد و ملامرتضی قلی را احضار نمود. در مجلس از نوکران این غلام امیراصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی ملا محمود پرسید که: مسموع می شود که تو میگویی من باب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری تو است! گفت: بلی حبیب من و قبله من نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است، اطاعت من بر شما واجب است به دلیل: «ادخل الباب سجدا» ولیکن این کلمات را من نگفته ام آن که گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد: آن که به کوه طور تجلی کرد. چرا نبود روا از نیکبختی روا باشد انا الحق از درختی من در میان نیست، اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجره طور هستم. آن وقت در او خلق می شد، الان در من خلق می شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تا کنون انتظار او را می کشیدید منم. آن که چهل هزار از علما منکر او خواهند شد منم. پرسیدند: این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار از علما منکر او خواهند گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست! مرتضی قلی خان گفت: بسیار خوب تو از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و موارث انبیاء از قبیل زره داوود و نگین سلیمان و ید بیضاء با آن جناب خواهد بود. کو عصای موسی؟ کو ید بیضاء؟ جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم! جناب آخوند ملا محمود گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که: از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الارض كما خلق هذه العصا آية من آياته.» اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خوانده، تاء سموات را به فتح خواند. گفتند: به کسر بخوان. آنگاه الارض را مکسور خواند. اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم می توانم تلفیق نمود. عرض کرد: «الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و المساء.» باب خجل شد، بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید: حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا - علیه السلام - سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ فرمود: آیه «انفسنا» مأمون گفت: «لو لا نسائنا» حضرت فرمود: «لو لا ابنائنا» این سؤال و جواب را تطبیق کن و مقصود را بیان نما؟ ساعتی تأمل نمود و جواب نگفت. بعد از این مسائل از سایر فقه

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

و علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند ندانست و سر به زیر افکند و باز از آن سخنان بی معنا آغاز کرد که من همان نورم که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجا که آن شیعه تو بوده ای شاید مرتضی قلی باشد؟! بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرد، باب را چوب مضبوط زد و تنبیه معقول نمود و او به توبه و بازگشت پرداخت و از غلطهای خود انابه کرد و استغاثه کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر از این غلطها نکند و الا محبوس و مقید است، منتظر قلم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر امر همایونی است.» و متن این نامه را مرحوم دهخدا در لغت نامه در ذیل کلمه باب و نیز مستر براون در کتاب مواد تحقیق درباره مذهب باب و نیز ابوالفضل گلپایگانی در کشف الغطاء نوشته است. توبه نامه باب در تبریز پس از این جلسه محاکمه، باب در نوشته ای خطاب به محمد شاه این گونه می نویسد: «فداک روحی، الحمدلله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را بر کافه عباد خود شامل گردانیده، بحمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرمود، که به ظهور عطوفتش تفقد از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند و اسلام و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول الله - صلی الله علیه و آله - و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شد غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلقا علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر، و بعضی مناجات و کلمات از لسان جاری شد دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة الله - علیه السلام - را ادعای مبطل می دانم و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات و بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند.» و السلام. و این توبه نامه هم اکنون در مجلس شورا به خط خود او موجود است و مستر براون نیز در کتاب مواد تحقیق درباره مذهب باب آن را کلیشه کرده است. در هر حال پس از این توبه نامه باز او را به زندان برگرداندند اما این امر سبب آن نشد که سید علی محمد دست از ادعاهای خود بردارد و دوباره سعی در پراکنده نمودن افکار و عقاید خویش به بیرون از زندان نمود. ادعای پیامبری باب سید علی محمد در کتاب بیان خود این دعا را این گونه بیان می کند: «از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت (آخر دین) رسول الله محمد - صلی الله علیه و آله - است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ بعثت می شود اول قیامت (آخر) قرآن بوده... چنانکه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله است.» و در احسن القصص سوره ۵۲ می نویسد: «و ان کنتم فی ریب مما قد انزل الله علی عبدنا هذا فأتوا بأحرف من مثله» یعنی: اگر در آنچه که خداوند بر بنده ما این (باب) نازل کرده شک دارید چند حرف مانند آن را بیاورید. و احسن القصص همان کتابی است که در آن خطاب به علما می گوید: «یا معشر العلماء ان الله قد حرم علیکم بعد هذا الكتاب التدریس فی غیره». یعنی: ای گروه علما خداوند بعد از این کتاب (احسن القصص) تدریس در غیرش را بر شما حرام کرده است !!

ادعای خدایی باب

ادعاهای باب عاقبت به آنجایی انجامید که در بیان فارسی، باب اول، واحد اول از خود به عنوان خدایی یاد کرد و اینگونه نوشت: «کل شیء به این شیء واحد (خودش) برمی گردد و کل شیء به این شیء واحد خلق می شود و این

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

شیء واحد در قیامت بعد نیست مگر من یظهره الله الذی ینطق فی کل شیء اننی انا الله الا انا رب کل شیء، و ان مادونی خلقی، ان یا خلقی ایای فاعبدون. « یعنی : من خدا هستم و جز من خدایی نیست و من پروردگار همه پدیده ها می باشم و غیر من هر چه هست آفریده من است. ای مخلوق من مرا پرستش کنید. و در جایی دیگر در کتاب الواح لوح دوم می نویسد: « اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الالوهیة من تشاء و لتنزعن الالوهیة عنمن تشاء... اللهم انک انت ربان السماوات و الارض و ما بینهما لتؤتین الربوبیة من تشاء و لتنزعن الربوبیة عنمن تشاء. » یعنی: پروردگارا تو خدای بزرگ خدایانی و البته عطا می کنی الوهیت را به هر کسی که می خواهی و می گیری الوهیت را از هر که اراده کنی و خداوند تو پروردگار بزرگ آسمانها و زمینی. البته می بخشی ربوبیت را به هر شخصی که خواستی و منع می کنی آن را از هر که خواستی. و نیز در رساله للثمره خطاب به مبرزای یحیی (صبح ازل) می گوید: « یا اسم الازل فاشهد علی انه لا اله الا انا العزیز المحبوب » یعنی: ای اسم ازل (مبرزای یحیی به ابجد ۳۸ و ازل هم ۳۷ است) گواهی بده بر من که نیست خدا جز من که مقتدر و محبوب هستم. اعدام سید محمد باب در اثر چنین کلمات و عقایدی بود که علما بر آن شدند تا حکم به اعدام وی بدهند ولی با دیدن نوشتجات و رفتار جنون آمیز او به علت شبهه خلط دماغ و جنون رأی به اعدام وی ندادند ولی هر روز اغتشاشات و درگیریها در بین شیعیان و بابیان بالا می گرفت و منجر به کشته شدن جمعی کثیر می شد. بنابراین وزیر کاردان و با کفایت وقت (مرحوم امیر کبیر) به خاطر رفع این قائله تصمیم به اعدام و تیرباران سید علی محمد باب گرفت و در سال ۱۲۶۶ در کنار خندق تبریز او را تیر باران کردند. جهت گیری روسیه در تبعید و اعدام باب و اما همانگونه که قبلاً ذکر شد سفیر کبیر روسیه با نام دالگورکی نقش به سزایی در حمایت از سید علی محمد داشته است و عامل اصلی توقف سید علی محمد در اصفهان، و سبب جنجال و آشوب راه انداختن در هنگام تبعید او، همین سفیر کبیر بوده است. در زندان ماکو نیز ملاقاتهایی مابین ایلچی روس و سید حسین یزدی منشی مخصوص و کاتب باب صورت می گرفت، چنانچه در نقطه الکاف آمده است که ایلچی روس مخصوصاً برای این ملاقات به تبریز می آمده و ملاقاتهای متعددی کرده است. سید حسین یزدی: سید حسین یزدی کسی است که در زندان ماکو و چهریق همراه باب بوده و سمت منشیگری و کتابت را به عهده داشته است. در کتاب مفتاح باب الابواب چنین آمده: « هنگامی که باب را به تبریز آوردند او نیز همراه باب بود، همین که محکومیت و اعدام باب قطعی شد، ترس و هراس بر وی مستولی شده چنانکه رنگ از صورتش پریده بود شروع به بیزاری از باب و ناسزا گفتن و لعن به وی نمود تا حدی که برخواست و آب دهان به روی باب انداخت، در نتیجه آزاد شد ولی بعد از مدتی دوباره به حزب بهائیان پیوست. »

گفتگوی دالگورکی با محمد شاه: دالگورکی در نوشته هایش موضع گیری خویش را در برابر اعدام باب چنین نقل می کند: « اگر سید را در تهران نگاه می داشتند و سؤالاتی از او می شد یقین داشتم سید آشکارا مطلب را می گفت و مرا رسوا می نمود پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده و پس از آن جنجال برپا نمایم. لذا به خدمت شاه رسیدم و گفتم: آیا سیدی که در تبریز است و ادعای صاحب الزمانی می کند راست می گوید؟ شاه گفت: به ولیعهد نوشتم که با حضور علما تحقیقاتی از او بنماید. من مترصد بودم تا خبر رسید که ولیعهد او را احضار و در جوال علما عاجز و درمانده شده و در همان مجلس توبه می نماید، پس من دیدم که حقیقتاً زحمت چندین ساله ام از بین رفته پس به شاه گفتم: اشخاص دروغگو و مزدور را باید به سزای خود رسانید. »

نقاشی قنسول روس از جسد باب: عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح می نویسد: « روز ثانی قنسول روس با نقاشی حاضر شد و نقش آن دو جسد را (جسد باب و محمد علی نامی از طرفدارانش) به وضعی که در خندق افتاده بود برداشت. »

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

جسد و قبر باب: درباره جسد و قبر باب نیز بین بابیان اختلافاتی به چشم می خورد چنانچه برخی از آنان معتقدند جسد او به حیفا برده شده و بعضی مانند میرزا جانی در کتاب نقطه الکاف قائلند که در تبریز به خاک سپرده شده و می نویسد: «جسم همایون آن سرور را دو روز و دو شب در میدان انداخته بعد از آن، احبا جسم را با حریر سفید پیچیده و نعش را در قبر نهادند و خلاصه که الحال این امر مستور است و هر کس نیز بداند بر او حرام است اظهار آن تا زمانی که حضرت خداوند مصلحت را در اظهار آن بدانند.» و اما آیتی در کتاب کشف الحیل این گونه می نگارد که: «جسد باب در همان تبریز در محلی مجهول و در اطراف خندق مدفون بود و استخوان آن هم خاک شده و کسی راهی به آن نجسته است و این که بهائیان گویند استخوان او را به حیفا آورده اند و در آن جا دفن کرده اند یک گفتار دور از حقیقت است که خود من تا چندی باور داشتم و در کتاب تاریخ نوستم ولی با تجدید نظر یقین کرده ام که استخوان باب به حیفا نرفته و در تبریز خاک شده است.» و اما در مناهج المعارف (فرهنگ عقاید شیعه) این عبارت آمده است: «القیة جثته الخبيثة عند الكلاب العاوية فاكلن المسكة حتى رأسها.»

کتاب های باب

کتاب هایی که سیدعلی محمد باب در طول زندگی و تبعید و زندان نوشته است عبارتند از: ۱- احسن القصص (دارای ۱۱ سوره و اولین آنها سوره الملک) در تفسیر سوره یوسف است. ۲- زیارت جامعه (محتوی دو زیارت که با خواندن آنها ائمه اطهار -علیهم السلام- زیارت می شوند). ۳- دلائل السبعة (در دو قسمت عربی و فارسی). ۴- پنج شأن. ۵- صحیفه عدلیه. ۶- الواح خط (شامل ۲۰ لوح به خط خودش و سید حسن یزدی کاتبش). ۷- رساله للشمه. ۸- نه جزوه در تفسیر سوره بقره، حمد، توحید، قدر، عصر و... ۹- بیان عربی. ۱۰- بیان فارسی. به جمیع کتاب های باب (بیان) گفته می شود.

ماجرای بدشت شاهرود امروز (نسخ اسلام!)

در صفحات قبل راجع به سه تن از پیروان باب به نام های میرزا یحیی نوری (صبح ازل) و میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) و زرین تاج (قره العین) مطالب را ذکر کردیم و هم چنین گفته شد که این سه نفر در استمرار عقاید باب نقش بسزایی داشتند. یکی از وقایعی که در ایام تبعید و اسارت باب رخ داد ماجرای «بدشت» است که از آن پس فصل تازه ای در دیانت بابیت باز شده است و عمده سران آن ماجرا نیز همین سه تن بوده اند. اکنون خلاصه وقایع را از کتاب قاموس توفیق منیع مبارک اشراق خاوری می خوانیم؛ او می نویسد: «در نزدیکی شاهرود امروز، بدشت معلوم و مشهور است... باری جمال مبارک (حسینعلی نوری) جمعی از اصحاب را که بالغ بر ۸۱ نفر بوده اند مهمان کرده بودند، و آن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود؛ یکی برای استخلاص حضرت اعلی (علی محمد باب) از حبس ماکو مشورت کنند؛ و دیگر آن که استقلال شرع بیان (سید علی محمد) و نسخ شرع سابق (اسلام) ابلاغ شود... بالاخره شرع بیان و نسخ شریعت اعلام شد. (به اصطلاح بهائیان قیامت کبری پدید آمد زیرا آنها روز نسخ دین سابق و اعلام دین جدید را قیامت کبری می خوانند)... تمام جمعیت در دوره توقفشان (که ۲۲ روز بوده) در بدشت به اسم تازه ای موسوم شدند از جمله خود هیکل مبارک (حسینعلی) به اسم (بهاء الله) ... در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می شد. یاران نمی دانستند که این تعبیرات از طرف کیست! معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاء الله عارف بودند و می دانستند که او مصدر جمیع این تعبیرات است ... ناگهان حضرت طاهره (قره العین) بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمودند. حاضرین که چنین دیدند دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند زیرا آنچه را منتظر نبودند می دیدند، زیرا معتقد بودند که حضرت (طاهره) مظهر حضرت فاطمه -سلام الله علیها- است و آن بزرگوار را رمز عفت و عصمت و طهارت می شمردند، عبدالخالق اصفهانی دستمال را در مقابل

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

صورت گرفت و از مقابل طاهره فرار کرد و فریادزنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند و از امر تبری کرده و به عقیده سابق خود برگشتند... از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک بود حاصل گردید.» این جریان را آیتی (آواره) در کتاب کواکب الدریه به صورت مفصل تری چنین نقل می کند: «در سال ۱۲۶۴ هـ ق کبار اصحاب باب یک مصاحبه مهمی و یک اجتماع و کنکاش فوق العاده ای در دشت بدشت کرده اند که موضوع عمده آن دو چیز بوده؛ یکی چگونگی نجات و خلاصی نقطه اولی (باب)؛ و دیگر در تکالیف دینی و این که آیا فروعات اسلامی تغییر خواهند کرد یا نه؟ مجمل از این قضیه آن که چون اصحاب از طهران به جانب خراسان ره فرسا شدند یک دسته به ریاست قدوس (محمد علی بابی) و باب الباب (ملا حسین بشرویه ای) از جلو و دسته دیگر به ریاست عبدالبهاء و قره العین از عقب می رفتند. دشت به دشت رفتند تا به دشت بدشت رسیدند در آنجا چادرها زدند و خیمه ها برپا کردند و بدشت محفل خوش آب و هوایی است که واقع شده است بین شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیک است به محلی که آن را هزار جریب می گویند، و اگر چه اخبار تاریخچه در بسیاری از مسائل بدشت ساکت است و افکار ناقلین در این موضوع متشتت، ولی قدر مسلم این است که عمده مقصد اصحاب در این اجتماع و کنکاش در موضوع آن دو مطلب بوده که ذکر شد، چه از طرفی باب الباب به ماکو رفته محبوسیت نقطه اولی را دیده و آرزو می نمود که وسیله نجات حضرتش فراهم شود، و نیز قره العین در این اواخر باب مکاتبه با باب را گشوده همواره مراسله می نمود و از توقیعات صادره از ماکو چنین دانسته بود که وقت حرکت و جنبش است، خواه برای تبلیغ خواه برای انجام خدمات دیگر و در هر صورت خاموش نباید نشست. و اما ... بهاء الله مکاتباتشان با باب استمرار داشت و چنان که اشاره شد و بشود اکثر از اصحاب پایه قدرش را برتر از ادراک خود شناخته و می شناختند و مشاوره با حضرتش را در هر امر لازم تر از همه چیز می شمردند، و از طرف دیگر اکثر تکالیف مبهم و امور در هم بود. بعضی امر جدید را امری مستقیم و شرعی مستقل می شناختند، و بعضی دیگر آن را تابع شرع اسلام در جزئی و کلی می دانستند و حتی تغییر در مسایل فروعیه نیز جایز نمی شمردند، و بسیاری از مسایل واقع شد که تباین و تخالف کلی در انتظار پیدا می شد و غالباً قره العین را حکم کرده، جواب کتبی یا شفاهی از او گرفته، قانع می شدند و او نیز هر چند در ابتدا مستقلاً جوابی نمی داد و اقدامی نمی کرد و اگر چه سرا هم بود بعد از مذاکره و مشاوره جوابی می داد و اقدامی می نمود. و بعضی از مورخین گفته اند حتی طلب کردن طاهره را به طهران و اقدام او به این مسافرت برای مسأله بدشت بوده. خلاصه، این دواعی سبب شد که اصحاب در گوشه فراغت و دشت پر نزهت مجتمع ساختند... پس در باب نجات باب تصمیم گرفتند که مبلغین را به اطراف بفرستند و احباب را دعوت به زیارت کنند که هر کس برای زیارت حضرت به ماکو سفر کند و هر کسی را هر چه مقدور است بردارد و ماکو را تمرکز دهند و از آنجا نجات باب را از محمد شاه بطلبند. اگر اجابت شد فبها، والا به قوه اجبار، باب را از حبس بیرون آورند؛ ولی حتی المقدور بکوشند که امر به تعرض و جدال و طغیان و عصیان با دولت نکشد، و چون این مسئله خاتمه یافت و از تصویب گذشت سپس در موضوع احکام فرعیه سخن رفت. بعضی را عقیده این بود که ظهور لاحق، اعظم از سابق است و هر خلفی، اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی، اعظم است از انبیای سلف و مختار است در تغییر احکام فرعیه. بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلام تصرف جایز نیست و حضرت باب مروج و مصلح آن خواهد بود. و قره العین از قسم اول بوده، اصرار داشت که باید به عموم اخطار شود و همه بفهمند که باب دارای مقام شاریت است و حتی شروع شود بعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها اگر چه قدوس هم مخالف نبود ولی جرأت نداشت این رأی را تصویب نماید، زیرا هم خودش در تعصبات اسلامی متعصب بود و به سهولت نمی توانست راضی بشود که مثلاً صومی را افطار کند و هم توهم از دیگران داشت که قبول نکنند و تولید نفاق و اختلاف گردد؛ ولی قره العین می

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

گفت این کار بالاخره شدنی است و این سخن گفتنی پس هر چه زودتر، بهتر؛ تا هر کس رفتنی است برود و هر کس ماندنی و فداکار است بماند. پس روزی قره العین این مسئله را طرح کرد که به قانون اسلام، ارتداد زنان سبب قتل ایشان نیست، بلکه باید ایشان را نصیحت و پند داد تا از ارتداد خود بگردند و به اسلام بگرایند؛ لهذا من در غیاب قدوس این مطلب را گوشزد اصحاب می کنم اگر مقبول افتاد مقصد حاصل، والا قدوس سعی نماید که مرا نصیحت کند که از این بی عقلی دست بردارم و از کفری که شده برگردم و توبه نمایم. این رأی نزد خواص پسندیده افتاد و در مجلسی که قدوس به عنوان سر درد حاضر نشده و بهاء الله هم تب و زکامی عارضشان شده بود از حضور معاف بودند، قره العین پرده برداشت و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود. همه در میان اصحاب افتاد. بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قدوس رفتند و شکایت نمودند. قدوس به چرب زبانی و مهربانی ایشان را خاموش کرد و حکم را موکول به ملاقات طاهره و استطلاعات از حقیقت فرموده و بعد از ملاقات، قرار اخیر این شد که قره العین این صحبت را تکرار کند و قدوس را به مباحثه بطلبد و قدوس در مباحثه مجاب و ملزم گردد؛ لهذا روز دیگر چنین کردند و چنان شد که منظور بود، اما با وجود الزام و اقحام قدوس باز همه و دمدمه فرو نشست و بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند، ولی آنها که طاقت نیاورده رفته بودند، سبب فساد شدند و جمعی از مسلمین بر حضرات تاخته، ایشان را مضروب و اموالشان را منهبوب کرده، آنها را از آن حدود متواری کردند و آنها با همان تصمیم که در تمرکز به ماکو داشتند از آنجا به سه جهت تقسیم شده، بهاء الله و جمعی به تهران، و طاهره با قدوس به مازندران، و باب الباب با معدودی اولاً به مازندران بعداً به خراسان رهسپار شدند.» و این چنین بود که فرقه بابی برهه جدیدی شد و به عنوان یک شرع مستقل و ناسخ اسلام برای پیروان باب مطرح شد و همانگونه که ملاحظه شد بعضی از قبول آن امتناع کردند که از جمله آنها «ملا حسین بشرویه ای» اولین مرید باب است، چنانچه فاضل مازندرانی در ظهور الحق می نویسد: «ملا حسین بشرویه ای که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت در بدشت حاضر نبود، همین که واقعات مذکوره به سمعش رسید گفت: اگر من بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می نمودم.» ولکن عباس افندی (عبدالبهاء) در مکاتبات می نویسد: «جناب طاهره، انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی الندا بلند نمود و هم چنین بعضی احواء در بدشت.» و از این جمله معلوم می شود که اصحاب بدشت مقام شاریت را برای قره العین و حسینعلی بهاء و نیز سید علی محمد قائل بوده اند و از همین جهت است که بعضی با نسخ اسلام موافقت کردند و قوانین دین جدید را پذیرفتند اگرچه دلایل و علل دیگری هم برای این امر وجود داشت !!

قسمت هایی از کلمات سید علی محمد باب

حال قسمت هایی از کلمات و احکام سید علی محمد را که در کتاب های مختلفش ذکر کرده است می خوانیم. بعضی از کلمات او را نمی توان ترجمه کرد، زیرا مفهوم درستی ندارند و دلیلش آن است که کلمات عربی را بدون قاعده و اصول دستوری به هر صورت که خواسته به دنبال یکدیگر آورده است و تفسیر و توضیح آنها ممکن نیست، برای مثال به کلمات او در بیان عربی اش اشاره می کنیم: «۱» یا خلیل! بسم الله الاقدم الاقدم، بسم الله الواحر القدام، بسم الله المقدم، بسم الله القدام القدام، بسم الهه القادم القدوم، بسم الله القادم القدمان، بسم الله القادم المتقدم، بسم الله المتقدم المتقدم، بسم الله القادم المتقادم...» ۲- «بسم الله الاجمل الاجمل، بسم الله الجمل الجمل، بسم الله الجمل ذی الجمالین، بسم الله الجمل ذی الجملاء، بسم الله المجمل المجمل، بسم الله المجمل المجمل، بالله الله الجمل ذی الجمالین، بالله الله الجمل ذی الجملاء، بالله الله الجمل ذی الجمالات، بالله الله الجمل ذی الجمالات...» ۳- «بسم الله الابهی الابهی، الحمد لله المشرق البراق و المبرق الشرق و المغرب الرفاق و الموفق الشفاق و المشفق الحقاق و المحقق

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

الفوق و المفقود السباق و المسبق الشیاق و المسمق اللحاق و الملق الرتاق ...» و در بیان فارسی می نویسد: «تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال» به وجود کینونیت ذات خود بوده و هست، و لم یزل و لا یزال به علو ازلیت خود متعالی بوده، و از ادراک کل شیء بوده و هست. خلق نفرموده آیه عرفان خود را هیچ شیء الا بعجز کل شیء از عرفان او، و تجلی نفرموده به شیء الا به نفس او. از لم تزل متعالی بوده از اقتران به شیء و خلق فرموده کل شیء را بشأنی که کل به کینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به این که نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی، بل متفرد بوده و هست به ملیک الوهیت خود، و متعزز بوده و هست به سلطان ربوبیت خود. نشناخته است او را هیچ شیء حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیء بحق شناختن، زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شیئیت، خلق فرموده است او را به ملیک مشیت خود، و تجلی فرموده به او به نفس او در علو مقعد او، و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کل شیء تا آن که یقین کند به این که او است اول و او است آخر و او است ظاهر و او است باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و او است مرتفع و متعالی، و او است که دلالت نکرده و نمی کند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او، و نبوده از برای او اولی به اولیت خود، و نیست از برای او آخری الا به آخریت خود، و کل شیء بما قدر فیه او یقدر قد شیء بشیئته و بحق بانیته، و به او بدع فرمود خداوند خلق کل شیء را، و به او عود می فرماید خلق کل شیء را، و اوست که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست، و مقدس بوده کنه ذات او از هر بهایی و علایی، و منزه بوده جوهر مجد او از هر امتناعی و ارتفاعی، و اوست اول و لا یعرف به، او است آخر و لا یوصف به، و او است ظاهر و لا ینعت به، او است باطن و لا یدرک به، و او است اول من یؤمن بمن یظهره الله، و او است اول بمن ظهر.»

نمونه ای از احکام باب

حال نظری می افکنیم به احکامی که باب در کتاب ها و کلماتش آورده است. اگر چه در «صحیفه عدلیه» به این مطلب اقرار می کند که: «شریعت (اسلام) همه نسخ نخواهد شد بل، حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیامه و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامه» ولی عملاً در احکام باب مشاهده می شود که حلال به حرام و حرام به حلال تغییر پیدا کرده و احکام جدیدی بیان شده است که نمونه ای از آنها ذیلاً آورده می شود: ۱- در باب ازدواج: «و لا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین» یعنی «ازدواج بابی با کسی که در دین بابیان نیست جایز نمی باشد» (بیان، باب ۱۵) باب درباره ی ازدواج، رضایت پدر و مادر را شرط می داند. ۲- عدد ماه ها: در احسن القصص می گوید: «عدد ماه ها ۱۲ است که چها ماه آنها از ماه های حرام است.» ولی در «بیان» باب ۳ می گوید: «عدد ماه ها ۱۹ است و هر ماهی ۱۹ روز می باشد و جمع ایام سال به عدد «کل شیء» است که به حساب ایجاد ۳۶۱ روز است.» ۳- طهارت فضله موش و منی: «فضله ی موش پاک است و دوری از آن واجب نیست.» (بیان، باب ۱۷) «آب (منی) که شما از آن آفریده شده اید، خداوند آن را در کتاب پاک نمود.» (بیان فارسی) ۴- جواز ربا: «و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آن که تناقص و تزاید در معاملات خود قرار دهند.» (بیان، باب ۱۸) ۵- تولید نسل از راه دیگر: «بر هر شخص واجب شده که ازدواج کند تا نسل خدا پرست از او باقی بماند و باید در این راه جدیت نماید، و اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی از طرفین بود جایز است برای هر یک از آنها با اجازه ی دیگری به وسیله ی دیگری ایجاد نسل نماید و ازدواج با کسی که در دین بیان نیت جایز نمی باشد.» (بیان، باب ۱۵) ۶- جواز استمناء: «قد عفی عنکم ما تشهدون فی الرؤیا او انتم بانفسکم عن انفسکم تستمینون»، یعنی بخشیده شده بر شما آنچه را که در خواب می بینید (احتلام) و یا با بازی با خود استمناء می نمایید. (بیان عربی، باب ۱۰) ۷- تعدد زوجات

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

« ازدواج با دو زن جایز است و بیشتر جایز نیست. (صحیفه الاحکام) ۸- حرمت متعه: « خداوند ازدواج موقت را در این دوره‌ی پاک حرام کرده است و مردم را از هواپرستی منع نموده است. » (بیان، باب ۷) ۹- ازدواج با اقارب: « و لقد اذن الله بین الاخ و اخته »، یعنی و اجازه‌ی ازدواج بین خواهر و برادر داده است. (شؤون خمس) ۱۰- سن ازواج: « بر پدران و مادران نوشته شده که بعد از یازده سال پسر و دختر خود را ازدواج دهند. » (لوح هیکل، ضمیمه بیان عربی) چون سن ذریات به یازده برسد باید ازدواج کنند، ولی اگر پسر ۱۱ ساله و دختر ۱۰ ساله باشد بهتر است. » (صحیفه الاحکام) ۱۱- دفن اموات: « اموات خود را در بلور یا سنگ های محکم قرار دهید و دفن کنید، یا در میان چوب های سخت و لطیف گذاشته و دفن نمایید، و انگشترهایی که منقوش به آیه باشد در دست آنها کنید. » (بیان، باب ۳۲) ۱۲- حرمت خرید و فروش عناصر اربعه: « عناصر اربعه (آب، خاک، باد، آتش) را خرید و فروش نکنید. » (بیان عربی) ۱۳- نماز: « نماز عبارت از آن است که ۱۹ بار در روز با وضو رو به قبله بایستید و این آیه را بخوانید: « اشهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر ». (آئین باب) « بعضی نماز را چنین تقسیم کرده اند: نماز کبیر، نماز وسطی، و نماز صغیر، نماز کبیر در هر ۲۴ ساعت یکبار خوانده میشود، نماز صغیر تنها دو سطر دعا است که فقط هرروز خوانده می شود، نماز وسطی هم یک رکعت است که در صبح و ظهر و شام خوانده میشود. » (آئین باب) ۱۴- حرمت نماز جماعت: « نماز با جماعت حرام است مگر در نماز با میت که اجتماع برای نماز می کنید، ولی قصد افراد می نمایید. » (بیان فارسی) ۱۵- روزه: « ۱۹ روز در ماه (علاء) که نوزدهمین ماه می باشد است و عید فطر همان عید نوروز، و حد روز از طلوع آفتاب تا غروب آن است. » (بیان، باب ۱۸) ۱۶- علم و دانش: « فلتمحوون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان »، یعنی آنچه که تاکنون نوشته تید ناپود کنید و حتما به کتاب بیان استدلال نمایید. (بیان عربی، باب ۶). « لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان ... و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لأحد من المؤمنین، یعنی تدریس در کتاب های غیر از کتاب بیان روا نیست و آنچه که اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده. (بیان عربی، باب ۱۰). « نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب و ان لم تملکتهم فلیزمنکم تسعه عشر مثقالا من ذهب احدا فی کتاب الله لعلکم تتقون. »، یعنی در کتاب بیان از شما نهی می شود که مالک زیادتر از ۱۹ کتاب شوید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید بر شما (برای هر کتاب) ۱۹ مثقال طلا (به عنوان کفاره) واجب می گردد، این حدی است در کتاب خدا شاید پرهیزکار گردید. (بیان عربی، باب ۷). « واجب است هر کتابی که ۲۰۲ سال (مطابق با اسم علی محمد) از استعمال آن گذشت مالک آن را تجدید کند یا آن را ناپود سازد و یا به شخصی عطا نماید. » (بیان فارسی، باب اول)

قداست و حرمت عدد نوزده در بیان

« نوزده روز در آخر سال روزه گرفته و ذکر خدا کنید. » (بیان، باب ۸) « بر هر شخص واجب است که برای وارث خود ۱۹ ورقه کاغذ لطیف و ۱۹ انگشتری که بر آنها اسامی خدا منقوش شده باقی گذارد. » (بیان، باب ۸) « برای شهری مهریه زیادتر از ۹۵ مثقال طلا و برای دهاتی زیادتر از ۹۵ مثقال نقره جایز نیست و در هر دو صورت باید کمتر از ۱۹ مثقال نباشد. » (بیان، باب ۷) « هرگاه شخصی کسی را عمدا محزون کرد باید ۱۹ مثقال طلا بدهد. » (بیان، باب ۱۸) « اگر شخصی کسی را برای سفر مجبور کند، یا بدون اجازه‌ی او داخل خانه‌ی او شود یا بدون اجازه او را از خانه اش خارج سازد تا ۱۹ ماه زن او بر او حرام خواهد بود. » (بیان، باب ۱۶) اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه‌ای زد، زن او تا ۱۹ روز بر او حرام می شود، اگرچه از روی فراموشی بزند و اگر زن نداشته باشد باید ۱۹ مثقال طلا به آن بچه بدهد. » (بیان، باب ۱۱) اسامی سال و ماه و روز: « هر سال به عدد (کل شیء) (که به حساب ابجد ۳۶۱ می باشد) است و هر سال عبارت از ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز است. » (بیان، باب ۳)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

عدد و نام ماه ها در دین باب

فاضل قائینی در کتاب «دروس الدیانة» نام ماه ها را به این ترتیب ذکر کرده است: «۱-شهرالبهاء ۲- شهرالجمال ۳- شهرالجلال ۴- شهرالعظمة ۵- شهرالنور ۶- شهرالرحمة ۷- شهرالکلمات ۸- شهرالکمال ۹- شهرالاسماء ۱۰- شهرالعزة ۱۱- شهرالمشیه ۱۲- شهرالقدره ۱۳- شهرالعلم ۱۴- شهرالقول ۱۵- شهرالمسائل ۱۶- شهرالشرف ۱۷- شهرالسلطان ۱۸- شهرالملک ۱۹- شهرالعلاء. آیتی (آواره) در کتاب کشف الحیل می نویسد: «و هم چنین است اسم روزها و سال را به حروف ابجد حساب می کنند و چون ۳۶۱ می شود، ایام ۵ روز که زیاد می آید را ایام (هائ) و زوائد نامیده و آنها را (عطا و فیض) ملقب کرده اند و مثلا بنابراین تاریخ ۱۳۱۰/۸/۲۵ از شهر رجب ۱۳۵۰ که تاریخ تحریر (کشف الحیل) است می شود: فی یوم العلم من شه القدره من سنه (السل) من سنین البیان که سال ۹۰ ظهور باب است.»

سوء قصد به ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه چهارمین شاه قاجاریه است. وی پس از چهل و نه سال سلطنت در ایران در روز هفدهم سال ۱۳۱۳ قمری به ضرب تیپانچه میرزارضا کرمانی از پای درآمد و کنار مرقد حضرت عبدالعظیم در شهر ری مدفون شد. چندی پس از اعدام سیدعلی محمد باب تعدادی از بابیان تصمیم گرفتند که انتقام خون او را از ناصرالدین شاه بگیرند، بنابراین با طرح نقشه ای به او حمله کردند ولی تیر آنها به خطا رفته و ناصرالدین شاه جان سالم به در برد و پس از این واقعه دستور داد که تعدادی از سران بابیه را دستگیر کنند. آیتی در کواکب الدریه ماجرا را این چنین تعریف می کند: «شش نفر از بابی های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصرالدین شاه تیراندازی کردند، و بعد نیز با قمه و غداره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصرالدین شاه نشدند.»

پناهندگی به سفارت روس

ناصرالدین شاه بعد از این واقعه در صدد دستگیری و نابودی بابی ها برآمد. «از جمله کسانی که مورد تعقیب قرار گرفت حسینعلی نوری (بهاءالله) بود که در لواسان به عنوان میهمانی به خانه صدراعظم (میرزا آغاخان نوری) رفته بود و هنگامی که او را به دربار احضار کردند از لواسان به قصد نیاوران و مقر حکومتی شاه حرکت کرد ولی در بین راه در محل زرگنده به سفارت روس متوجه شده و به آنجا پناهنده شد. این جریان را شوقی افندی نوه دختری حسینعلی بهاء در قرن بدیع خود شرح داده است و نیز در تلخیص تایخ نبیل زرنندی این گونه نوشته شده است: «حسینعلی بهاء بعد از ترور شاه و توقیف عده ای از سران بهائی چند روز پنهان ماند و آنگاه از اختفاء بیرون آمد روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند، در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاورن بود رسید. میرزامجید، منشی سفارت روس (شوهر خواهر حسینعلی) از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرایی نمود. جمعی از خادمان حاجی علیخان حاجب الدوله، بهاءالله را شناختند و او را از توقف بهاءالله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند، حاجب الدوله فوراً مراتب را به عرض شاه رسانید، ناصرالدین شاه فوراً مأمور فرستاد تا بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند، سفیر روس دالگورکی از تسلیم بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت: «به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه ای رخ دهد شخص تو مسؤول سفارت روس خواهی بود.» در هر صورت، میرزا حسینعلی بهاء را دستگیر کرده و از طرف حکومت به زندان انداختند تا واقعه سوء قصد و مسبب اصلی آن مشخص شود ولی در این حال هم باز پشتیبانی سفارت روس باعث نجات وی از زندان شد چنانچه در تلخیص

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

تاریخ نبیل زرنندی آمده است: «قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال او بود و از گرفتاری حضرت بهاء الله خبر داشت پیغامی شدید به صدراعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده‌ی قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره‌ی بهاء الله به عمل آید و شرح اقدامات و سؤال و جواب‌ها که به وسیله‌ی نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه نگاشته شود و حکم نهایی درباره‌ی آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم به نماینده قنسول وعده داد و گفت: «در آینده‌ی نزدیکی به این کار اقدام خواهم کرد.» آنگاه وقتی معین نمود که نماینده‌ی قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاهچال بروند مقدمتاً جناب عظیم (ملاشیخ علی ترشیزی) را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند، جناب عظیم گفتند: رئیس بابیه همان سید باب بود که او را در تبریز مصلوب ساختید من خودم این خیال را مدتهاست در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم. محرک اصلی خود من هستم. اما ملا صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروش بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خویش را بگیرد ولی موفق نشد. چون این اقرار را از عظیم شنیدند قنسول و نماینده‌ی حکومت اقرار او را نوشته و به میرزا آقا خان خبر داد و در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاص شدند.»

تبعید به عراق

پس از آزادی بهاء از زندان، حکومت وقت تصمیم گرفت که حسینعلی بهاء و برادرش میرزا یحیی را به عراق تبعید کند تا دیگر مجالی برای اغتشاش نداشته باشند که این مطلب در «تلخیص تاریخ نبیل زرنندی» این گونه آمده است: «حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاء الله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنسول روس چون این خبر را شنید از بهاء الله تقاضا کرد به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهند نمود. حضرت بهاء الله قبول ننمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند و در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند، مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند» و خود حسینعلی بهاء در کتاب «اشراقات» می‌نویسد: «این مظلوم از عرض طاء (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند.» و در جایی دیگر در همین کتاب می‌نگارد: «خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیه الایرانیه و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعزّة و الاقتدار» حسینعلی بهاء پس از مدتی که در بغداد ماند روانه‌ی سلیمانیه شد و در آنجا درسهایی را از عرفان و تصوف فرا گرفت و مدتی به نام درویش محمد با لباس مبدل در سلیمانیه به سر برد که به شرح آن نمی‌پردازیم. دو سال بعد حسینعلی بهاء به بغداد برگشت و این در حالی بود که هنوز طوق بندگی و پیروی از برادرش میرزا یحیی صبح ازل را بر گردن داشت و خود او در کتاب «ایقان» علت برگشتش را چنین ذکر می‌کند: «قسم به خدا که مهاجرتم را خیال مهاجرت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه، و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب شوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم... باری تا آن که از مصدر امر (میرزایحیی) حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم.»

متن وصیتنامه‌ی باب به میرزا یحیی صبح ازل

همان گونه که گفته شد میرزا یحیی و میرزا حسینعلی که هر دو فرزندان میرزا عباس نوری بودند از برجسته‌ترین اصحاب و یاران باب بودند و باب نیز به آنان نظر داشته است، مخصوصاً در وصیتنامه‌ای که به میرزا یحیی می‌نویسد او را به عنوان خدای بعد از خودش نام می‌برد، متن وصیتنامه او چنین است: «الله اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عندالله الی الله المهیمن القیوم، قل کل من الله مبدئون، قل کل الی الله یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل، ذکر الله العالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین، قل کل من نقطه البیان لیبدئون، ان یا اسم الوحید فاحفظ

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ما نزل فی البیان و أمر ربه فانک لصراط حق عظیم. یعنی: «خدا از همه چیز بزرگتر است - این نامه ای از طرف خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم است، بگو همه از خدا ابتدا شده اند و همه به سوی خدا بازگشت می کنند، این نامه ای است از علی قبل نبیل (به ابجد محمد ۹۲ می شود و نبیل هم می شود ۹۲) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با وحید است (وحید به ابجد ۲۸ است و یحیی هم به استثنای الف آخرش ۲۸ است.) بگو همه از نقطه‌ی بیان ابتدا می شوند. ای نام وحید، حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن، پس تو در راه حق بزرگ هستی.» (مقدمه نقطه الکاف)

کلمات میرزا یحیی صبح ازل

میرزا یحیی نیز مانند باب کلماتی را به سبک کلمات عرفانی و معنوی ایراد نموده که با دقت نظر می توان دریافت که در اول امر بهائیت هنوز بویی از عقاید اسلامی از این کلمات استشمام می شود، و اصطلاحاتی در آنهاست که حاکی از یک سبک مشترک گفتاری و نوشتاری در بین سران این فرقه است که سعی می کرده اند کلمات را به هم پیچیده و مغلق ادا کرده و در قالب مخصوصی آن را بیان کنند. حال به قسمتی از کلمات یحیی صبح ازل نظر می کنیم: «هو الحق الممتنع السلطان، سپاس بی قیاس و حمد معری از شائبه ریب و رفتار، مرذات باری تعالی را سزاست که لم یزل محسوس به حس و حرکت و فنا و زوال و عدم وجود و ظهور و بطون و عرفان و وجدان نبوده و لا یزال مجسم شناخته نخواهد شد. نظر نموده در شؤونات انبیاء علیهم الصلاه و السلام که هیچ یک دعوی شناختن ذات خداوندی را ننموده، کذلک حضرت محمدی گفتار ما عرفناک حق معرفتک جاری فرموده، دعوای ادراک ذات الهی نفرموده، چنان که نص آیات کریمه و احادیث شریفه بوده، نظر به سوره ی توحید نموده که چگونه جاری شده و نص بوده بر شناختن ذات الهی، چه اگر کسی شریک با خداوند بوده (قل هو الله احد) گفته نمی شد و اگر شؤونات بشری می بود (الله الصمد) ذکر نمی گردید و اگر تولید می شد و از ذات مقدس او چیزی حادث می گشت (لم یلد و لم یولد) اطلاق نمی شد و اگر با خداوند کس مقترن و معادل می گشت (و لم یکن له کفوا احد) در کلام خداوندی نازل نمی گشت... تا وقتی که به کلمات حظایر قدس «حظیره القدس» می رسد و می گوید: «هو الحق المستعان، هنگام روح و ریحان و عز و امتنان در مواقع جلیان تجلی الهی است، افنده ی خویش را مستشرق به شوارق قدس الهی نموده، ارواح و انفس و اجساد روح خود را بدین میاه احدیت زنده نمایید و از حظایر قدس ربانی ریان شده، به میاه سبحانی شاداب شوند زیرا که جلیان حقیقت از افق لن ترانی طالع و ساطع گردید و تجلیات عظمت از مطالع لن یعرف و لن یوصف، لائح و لامع گشت. هر ذره، روحی پدید آورد و هر شیئی ریحانی از مواقع تجلیات آشکار گردانید. قوله: لما النور تجلی و الامر قد دنی و رجع الی اله کل واحد و استرجع الیه ما خلق و من اله الا الله و له الملك بیده الامر یفعل ما یشاء و هو الحکیم الخبیر. ای دوستان دایره فضل و محبان مطالع عدل! در این ایام که شاهین در پرواز و عنقای نفس در سوز و گداز است، سمندروار بر گرد آتش عدل گردیده، خود را در سبیل محبت و مودت از غیر محبوب محترق سازند، چه اگر به این نار حقیقی مضطرب نشده هر آینه از لقای حقیقت محبوب محبوب خواهند شد. اقوال مضریه سبب احتجاب نباشد و اشارات کاذبه مؤتفکه باعث بر ابتعاد نگردد، چه شیطان رجیم از تلبیس خود از حق محجوب گشت و خودبینی و غرور جاهلیت از آدم روحانی محتجب گردید، و هر آن که خودبینی در عوالم خود نموده، محتجب از مواقع تجلیات الهی گردید.» «هو المرهوب المستعان، آفتاب حقیقت معنوی در افق اوج ازلیت در استطاع و اشراق است و کواکب عز و عظمت حقیقی الهی در فوق سماء رفعت و احدیت در شعاع و التیاق. از وساوس شیطانی گذشته و از دسائس ظلمانی رهیده، و چون ظلمتیان در وادی ظلمت و حسرت، نیست نگردید. ذلکم ما یوصیکم به یومئذ ان انتم فی ایامه تتفکرون. الحمد که حضرت باری تقدس و تعالی چون شما مستجیران را در ارض وجود موجود فرموده، زشت و زیبا را

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

درک نموده، نور و ظلمت را مشاهده می نماید، ایقظوا من مثلکم عن رقدۀ لعلمکم بآیات الله یوم العدل لترزقون. هر نفس به متاع ذاتی خود مغرور گشت و از لقاء حق محتجب گردید و دور از لحظات قرب ماند، چون در ذات او خودبینی و غرور بود، از این سبب جلیان الهی در نفس فنای او هویدا نگشت و فؤاد ذات او رخشان نگردید و ظلمت با او معروف گردید و در حجاب افکیه خود محتجب گشت و در ظلام مؤتفکات خود در ابتعاد ماند و تجلیات ربانی در نفس و فؤاد او ظاهر نگشت و نفاتح سبحانی در دوات و روح او باهر نگردید، لذلک خداوند عادل دوستان خود را بیدار فرمود و محبان خویش را از ظلالت رهایی بخشود.»

نزاع و اختلاف میرزا یحیی (صبح ازل) و حسینعلی (بهاء الله)

پس از مدتی که هر دو برادر در بغداد به سر بردند ناگاه بین آنان اختلافات و منازعاتی در گرفت و هر کدام دیگری را متهم به چیزی ساختند و این مشاجرات چندان زیاد شد که حسینعلی سر از فرمان برادرش تافت و او را متهم به تصرف در حریم سید علی محمد باب کرد. چنانکه در کتاب «بدیع» می گوید: «علت و سبب کدورت جمال ابهی (حسینعلی) از میرزا یحیی و الله الذی لا اله الا - هو این بود که در حرم نقطه (سید علی محمد) روح ما سواه فداه تصرف نمود. با اینکه در کل کتب سماوی حرام است، و بی شرمی او به مقامی رسید که ... دست تعدی به حرم مظهر ملیک علام (باب) گشود، فاف له و لوفائه، و کاش به نفس خود قناعت می نمود، بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود و جمیع اهل بیان شنیده، می دانند سیئات او را.» به موجب این سخن و اتهام، حسینعلی برادرش را مرتد از دین باب و طرفداران او را مشرک نامید و از همین جا عده ای از بیابیان از راه میرزا یحیی برگشتند و به سوی حسینعلی متمایل شدند و عده ای هم بر همان راه باقی مانده و میرزا یحیی را رها نکردند. دولت عثمانی که این اختلاف و کشمکش را نمی توانست در بغداد تحمل کند آنان را به «ادرنه» روانه کرد، اما در آنجا نیز تنور مخاصمه و مجادله گرم بود تا جایکه فحاشی های دو برادر به یکدیگر شدت گرفت، چنانکه خود حسینعلی در «بدیع» به این مطلب اذعان نموده که: «افتضاحی در این ارض برپا شد که یکی از قنسول های این ارض تعجب کرد و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده و جمیع اعاجم (عجم ها) به شماتت برخاستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست.» و در جایی دیگر می گوید: «... مسلم است که ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش، مرتکب.» و به تبع این سخنان پیروان این دو برادر هم اتهاماتی را متوجه یکدیگر ساختند چنانکه اشراق خاوری در کتاب «رحیق مختوم» می نویسد: «بر اثر زهر ارتعاش حاصل شد و دست های حضرت بهاء الله تا آخر حیات می لرزید.» و این سخن به این جهت گفته شده که بهائیان معتقدند میرزا یحیی به قصد کشتن برادر به او زهر خورانیده است.

تبعید دو برادر از طرف حکومت عثمانی

دولت عثمانی که جار و جنجال دو طرف را نظاره می کرد و هتک حرمت پیروان آن دو را نسبت به یکدیگر می دید و از طرفی نمی خواست در مملکت او بلوایی به پا شود ناچار تصمیم گرفت که بین آنان جدایی بیندازد. بنابراین حسینعلی را به عکا (یکی از شهرهای فلسطین) و میرزا یحیی را به قبرس تبعید کرد. آیتی در «کواکب الدریه» می نویسد: «حسینعلی را با ۷۳ نفر از پیروانش به عکا و میرزا یحیی را با ۳۰ نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد و از اینجا بود که فرقه ی بابی به دو فرقه ی ازلی - طرفداران میرزا یحیی صبح ازل - و بهائی - طرفداران حسینعلی بهاء الله - منشعب شد.»

مقام من یظهره الله

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

یکی از عقایدی که باب آن را در میان بابیان رایج کرد عقیده به شخصی بود که بعد از باب ظهور می کند. خود او در کتاب «بیان»، باب شش وقت ظهور من یظهره الله را اینطور عنوان می کند: «من یظهره الله بعد از عدد مستغاث بیاید (که به حساب ابجد ۲۰۰۱ است)». و همین امر موجب اختلاف بین حسینعلی و میرزا یحیی در ادرنه گشت زیرا حسینعلی خود را همان من یظهره الله می پنداشت. عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله ی «سیاح» می نویسد: «جانشینی میرزا یحیی جنبه ی ظاهری داشت و این نقشه ی حسینعلی و تصویب باب بدین منظور بود که چند صباحی یحیی به این اسم و رسم اشتهار یابد تا حسینعلی از گزند دشمنان مصون بماند.» و در کتاب «جمال ابهی» آمده است: «منظور از بابیت، مأموریت از ناحیه ی حسینعلی بهاء بوده است و منظور او از قائم همان حسینعلی است.» و این گونه بهائیان ظهور باب را مقدمه ای برای اعلان ظهور بهاء می دانند و دین باب را نیز منسوخ می شمارند زیرا هنگامیکه حسینعلی بهاء خود را حائز این مقام دانست همان ادعاهای باب را تکرار نموده و تا درجه ی خدایی و شارعیت خود را بالا برد. حال نگاهی به این ادعاها می افکنیم.

ادعای بندگی حسینعلی

حسینعلی در کتاب «مبین» می گوید: «سبحان الذی نزل علی عبده من سحاب القضا سهام البلاء، و یرانی فی صبر جمیل.» یعنی، پاک و منزّه است آن خدایی که بر بنده اش (حسینعلی) نازل کرد از ابر قضا تیرهای بلا را، و مرا در صبر و بردباری نیک دید. و در جای دیگر می گوید: «یا الهی هذا الكتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بأنی ما اردت منه الا ظهور عدلک لخلقک.» یعنی، خدایا این نامه ای است که می خواهم آن را برای سلطان (ناصر الدین شاه) بفرستم و تو میدانی که قصدی از این نامه جز آشکار ساختن عدالت تو برای خلق تو ندارم.

ادعای رجعت حسینعلی

حسینعلی بهاء از رجعت خود گاهی با نام رجعت حسینی و گاهی با من یظهره الله یاد می کند ولی در خطابی که در کتاب «مبین» به «پاپ» کرده است رجعت خود را رجعت مسیح می نامد: «یا بابا! اخرق الاحجاب، قد اتی رب الارباب فی ظل السحاب، کذلک یأمر القلم الا علی من لدن ربک العزیز الجبار، انه اتی من السماء مرّه الاخری کما أتی اول مرّه ایاک ان تعترض علیه.» یعنی: ای پاپ! ابرهای غفلت را پاره کن، رب الارباب در سایه ی ابر آمد. اینطور تو را امر می کند قلم اعلی از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، این که او (مسیح) یک بار دیگر از آسمان آمد چنانکه در مرتبه ی اول از آسمان آمد. بیرهیز از اینکه به او اعتراضی کنی.

ادعای رسالت و پیامبری حسینعلی

او در کتاب «اقدس» می نویسد: «قل یا ملاء البیان لا تقتلوننی بسیوف الاعراض، تالله کنت نائما ایقظنی ید الاراده ربکم الرحمن، و امرنی بالنداء بین الارض و السماء لیس هذا من عندی لو أنتم تعرفون.» یعنی: ای گروه بابیان! مرا با شمشیرهای اعراض و دوری به قتل نرسانید، سوگند به خدا خوابیده بودم که دست اراده خداوند مهربان مرا بیدار کرد و امر کرد مرا که بین زمین و آسمان ندا کنم. این (ادعا) از خودم نیست اگر شما بدانید.» و در کتاب «اشراقات» خطاب به ناصرالدین شاه می گوید: «ای پسر سلطان! جناب شما پیش از این مرا دیده بودید، یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی مرا با نوری می بینی که هیچ کس نمی داند کی او را ظاهر ساخته، و یا آتشی می بینی که کسی نمی داند که آن را افروخته است، لکن مظلوم (حسینعلی) می داند و می شناسد و می گوید: دست اراده خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است.»

ادعای خدایی حسینعلی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

بالاخره در کتاب «مبین» در چندین موضع خود را خدا می‌شمارد و چنین می‌نگارد: «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من صدره القضا انه لا اله الا الله المسجون الفرید». یعنی، بشنو آنچه که از شطر بلا بر بقعه‌ی محنت و گرفتاری از سینه قضا وحی می‌شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها. و در جایی دیگر می‌گوید: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه ان ینظر الی احد من احبائه، ان هذا الا ظلم مبین». یعنی، آن خدایی که جهان را برای خودش خلق کرده او را منع می‌کنند که به یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است. «انه یقول حینئذ انی انا الله لا اله الا انا کما قال النقطه من قبل و بعینه یقول من یأتی من بعد». یعنی، او (حسینعلی) در این زمان می‌گوید: من همان خدایم و خدایی جز من نیست چنان که نقطه (علی محمد) نیز از پیش می‌گفت و کسی بعد از این می‌آید بعینه همین را خواهد گفت. «قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله، و لا فی جمالی الا جمال الله، و لا فی کین.نتی الا کینونته، و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکتته و لا فی سکونی الا سکونه، و لا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود». یعنی، بگو در هیکل من دیده نمی‌شود مگر هیکل خدا، و در جمال من دیده نمی‌شود مگر جمال خدا، و در کینونیت و ذات من دیده نمی‌شود مگر کینونیت و ذات خدا، و در حرکت و سکون من دیده نمی‌شود مگر حرکت و سکون خدا، و در قلم من دیده نمی‌شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است. چنان که در قصیده «عز و قاتیبه در مکاتیب» تصریح می‌کند که: و کل الاله من رشح امری تألهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت یعنی، همه‌ی خدایان از رشحان و آثار فرمانم به خدایی رسیدند و همه پروردگاران از لبریزی حکم من پروردگار گشتند. نبیل زرنندی خطاب به او می‌گوید: خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم پرده برداشته میسند به خود ننگ خدایی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

info@bahaismiran.com

netinfo@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

bahaism1@yahoo.com

